



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۷/۲۳

نویسنده: ن. جلیل زاد

فکر یا عقیده ؟ در جستجوی مرزی که کمتر کسی آن را می بیند

اندیشیدن از درون، راهی که کسی نبسته است. باوری که جرأت شک به خود را دارد. از عقیده تا فکر، مرزی که کمتر کسی می بیند زندان ابدی یا سکوی پرش؟ وقتی باور می آموزد که خود را بیازماید. یک تفاوت ساده هست که اگر فهمیده شود، نیمی از جدل های بی حاصل ما پایان می یابد: فکر، آزمایش می شود، عقیده، دفاع می شود. فکر می پرسد «آیا این درست است؟» عقیده می پرسد «چگونه این را ثابت کنم؟». فکر آماده است که در برابر یک سند تازه تغییر کند، عقیده سند تازه را نادیده می گیرد یا آن را نیز به نفع خود تفسیر می کند. انسان از همان کودکی، بی آنکه انتخابی کرده باشد، در یک خانه، یک زبان، و اغلب یک دین به دنیا می آید. این نقطه ای آغاز تصادفی است، نه انتخابی آگاهانه. مشکل از جایی شروع می شود که این نقطه ای تصادفی، به جای آنکه سکوی پرش برای اندیشیدن باشد، به سقوی تبدیل شود که دیگر نمی توان از آن بالاتر رفت. آنجاست که عقیده، به جای آنکه ابزار فهم باشد، زندان فهم می شود. چرا نقد باید از جنس اندیشه باشد، نه از جنس هویت؟ وقتی رفتاری نقد می شود، خشونت، نابرابری جنسیتی، سرکوب اندیشه ای مخالف، دو راه پیش روی ماست. راه نخست این است که این رفتارها را به یک گروه انسانی، یک قوم، یا یک دین به طور کلی نسبت دهیم، گویی همه ای پیروان آن، در همه ای زمان ها و مکان ها، یک چیز واحدند. این راه، هرچند در نگاه اول قاطع و تأثیرگذار به نظر می رسد، در واقع همان خطایی است که قرار بود نقد کند، تعمیمی بی پایه که به جای شناخت رفتار مشخص، هویت انسانی را هدف می گیرد. راه دوم این است که رفتار نقد شود، نه انسان. شکنجه، تبعیض، اجبار، این ها رفتارند، نه سرشت جبری هیچ گروهی. این تفاوت کوچک، اما تعیین کننده است. وقتی می گوئیم «این قانون ظالمانه است»، بحثی درباره ای عدالت باز می کنیم که هر انسان منصفی، از هر دین و بی دینی، می تواند در آن شریک شود. اما وقتی می گوئیم «فلان مردم چنین اند»، در را می بندیم، چون دیگر بحث بر سر عمل نیست، بر سر هویت صدایی که از درون می آید، رساتر است. تاریخ هر سنت بزرگ فکری و دینی، پر است از کسانی که از درون همان سنت، برای اصلاح آن جنگیده اند. متفکرانی که تفسیرهای تازه از متون کهن ارائه دادند، فقیهانی که رساله ها برای بازخوانی احکام نوشتند، نویسندگانی که از حقوق زنان در چارچوب همان فرهنگ دفاع کردند. این صداها معمولاً کمتر شنیده می شوند، چون نه به اندازه ای رد کامل یک دین جنجالی اند، و نه به اندازه ای دفاع کامل از وضع موجود اطمینان بخش.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په ځیر و لولئ

اما اثرگذاری واقعی، تاریخاً از همین‌جا آمده است. دلپیش ساده است، کسی که از بیرون یک سنت به آن حمله می‌کند، به آسانی به عنوان «دشمن» یا «بیگانه» کنار گذاشته می‌شود، و پیام او، هرچند درست، شنیده نمی‌شود. اما کسی که از درون سخن می‌گوید، از همان زبان، همان ارجاعات، و همان دلپستگی عاطفی بهره می‌برد که مخاطبش با آن زیسته است. او نمی‌گوید «دین تو را کنار بگذار»، می‌گوید «این بخش از سنت ما، با آن بخش دیگر در تضاد است، بیایید ببینیم کدام به روح اصلی نزدیک تر است». این گفت‌وگو، نه تحمیل، بلکه دعوت به بازاندیشی است. اصلاح، نه انکار، اصلاح طلبی با انکار فرق دارد. انکار می‌گوید همه چیز باید کنار گذاشته شود، اصلاح می‌گوید باید غریبال شود. هر سنت بزرگ انسانی، آمیزه‌ای است از عناصر متعالی و عناصر متعلق به زمانه‌ای خودش. وظیفه‌ای خردمندانه، جدا کردن این دو از یکدیگر است، نه سوزاندن کل خرمن به بهانه‌ای چند خوشه‌ای خراب، و نه پاسداری کورکورانه از خوشه‌های خراب به بهانه‌ای حفظ کل خرمن. این کار، شجاعت می‌خواهد، چون اصلاح طلب از درون، معمولاً از هر دو سو زیر فشار قرار می‌گیرد. سنت گرایان او را خائن می‌خوانند و منکران او را ساده لوح یا محافظه کار. اما همین موضع دشوار میانی است که تغییر واقعی از آن می‌گذرد، چون تنها کسی که هر دو زبان را می‌فهمد، می‌تواند میان آن‌ها پل بزند. عقیده‌ای که به فکر تبدیل می‌شود اکنون به همان نکته‌ای نخست بازمی‌گردیم: تفاوت فکر و عقیده. یک فکر خوب، ویژگی مشخصی دارد، وقتی با آن مخالفت می‌شود، کنجکاو می‌شود، نه خشمگین. می‌پرسد «چرا مخالفی؟» نه اینکه بگوید «تو دشمنی». وقتی سندی بر خلاف آن پیدا شود، به آن سند نگاه می‌کند، نه اینکه سند را بی اعتبار بخواند تا خودش دست نخورده بماند. عقیده، در مقابل، خودش را با هویت صاحبش یکی می‌کند، به همین دلیل، نقد آن، به تجربه‌ای شخصی و دردناک بدل می‌شود. کسی که عقیده‌اش نقد می‌شود، احساس می‌کند خودش نقد شده، پس عکس العمل دفاعی است، نه محققانه و کاوشگرانه. اما کسی که فکرش به چلنج کشیده می‌شود، می‌تواند فکر را از خودش جدا کند و بگوید «بگذار ببینم آیا حق با توست». این جداسازی «خود» از «باور» شاید سخت‌ترین تمرین فکری باشد که یک انسان می‌تواند انجام دهد. اما دقیقاً همین تمرین است که مرز میان بلوغ فکری و جمود را می‌سازد. چرا این مسیر دشوارتر، اما پایدارتر است ممکن است گفته شود این مسیر، نقد رفتار به جای هویت، تکیه بر صداها‌ی اصلاح طلب درونی، و تشویق به تبدیل عقیده به فکر، کند و کم اثر است، در حالی‌که فریاد رد کامل، فوری تر و پرشورتر به نظر می‌رسد. این درست است، اما فوریت، معیار درستی نیست. فریاد، توجه جلب می‌کند، اما تغییر پایدار ایجاد نمی‌کند، چون مخاطبی که هدف حمله قرار گرفته، در برابر آن جبهه می‌گیرد. نتیجه، نه اصلاح، بلکه سنگرگیری عمیق تر است. اما گفت‌وگویی که از احترام آغاز شود، که رفتار را از انسان جدا کند، که به جای اثبات برتری یک طرف، به دنبال یافتن حقیقت مشترک باشد، شاید کندتر پیش برود، اما هر قدمی که بردارد، پایدار می‌ماند. نتیجه می‌گیریم باید از جایی شروع کرد، این حرف درستی است. اما نقطه‌ای شروع درست، نه فهرست کردن نقایص دیگران با لحنی که آنان را به موجوداتی فروتر تبدیل کند، بلکه دعوت به یک پرسش مشترک است: کدام رفتارها به کرامت انسانی آسیب می‌زنند، صرف‌نظر از اینکه در کدام فرهنگ یا دین رخ می‌دهند؟ و چگونه می‌توان از درون هر سنت، به جای بیرون از آن، برای اصلاحش کوشید؟

عقیده، وقتی خودش را ابدی می پندارد، به زندان و لانه ای ابدی بدل می شود ، اما فکر، وقتی می پذیرد که ممکن است اشتباه کند، به دری برای رشد بدل می شود .
این تفاوت، نه فقط میان دین داران و بی دینان، بلکه در درون هر انسانی، در هر لحظه ای که تصمیم می گیرد باورش را ببازماید یا از آن دفاع کند، تکرار می شود.
شاید بزرگ ترین خدمتی که می توان به هر جامعه ای کرد، این نباشد که باورهایش را از او بگیریم، بلکه این باشد که به او یاد بدهیم چگونه باورهایش را ببازماید ، و این آموزش، تنها زمانی اثر می کند که با احترام همراه باشد، نه با تحقیر.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد